

نادر خان  
و  
خاندان او

بقلم مهاجر افغان

نادر خان

و

خاندان او

بقلم مهاجر افغان

## مشخصات کتاب



نام اثر: نادر خان و خاندان او

نویسنده: «مهاجر افغان»

کمپوزر: م، ط پاطل

صفحه آرا: ك،ك «كوشا»

چاپ نخست: کابل ۱۹۵۱م

چاپ حاضر: پشاور ۲۰۰۱م

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

حق چاپ محفوظ است

# فهرست

صفحات

عناوین

بخش نخست

۱

سوابق خاندانی طلا پرستان

بخش دوم

۵

شمول در قتل سید

بخش سوم

۷

یحیی خیل

بخش چهارم

۱۰

امیر عبدالرحمن خان و یحیی خیل

بخش پنجم

۱۳

نادر خان

۲۲

مکتوب

بخش ششم

۲۵ نادر خان و انقلاب

۳۲ تائیدات مستقیم

بخش هفتم

۳۹ وعده خلائی نادر خان

۴۵ افغان نیست

# نادرخان

و

## خاندان

او

بقلم: مهاجر افغان

اقتباس از شماره اول نشریه «جمهور اسلام»  
یکم سپتمبر ۱۹۵۱ طبع پشاور صفحه ۱۰ - ۱۸  
و زمان یاد شده مصادف با زمانی است که  
عبدالحی حبیبی اعلان جمهوریت مؤقت افغانستان  
را در پشاور نمود و خود مکلفیت ریاست دولت و  
صدارت مؤقت را بدوش گرفت و خط مشی خود را  
اعلان نمود.....

-۱-

## سوابق خاندانی طلا پرستان

حکومت کنونی افغانستان را اعلیحضرت احمد شاه بابای کبیر در حدود (۱۱۶۰ ق) در قندهار شالوده نهاد، در مدت که آن شهریار هوشمند توانست، ملت افغانستان را به نقطه وحدت ملی گرد آورد. و در سایه همین وحدت اسلامی و ملی بود که مملکتی وسیع را مانند دوره غزنوی در قلب آسیاء با عظمت دیرین و روایات اسلامی و ملی تجدید داد. آن شهریار هوشیار با شهزادگان اسلامی هند و ایران و بخارا که ممالک همسایه مملکت وی بودند دست اخوت و برادری داد. در دهلی شهزاده ببری را بر تخت نشاند، در خراسان اخلاف نادر شاه را پرورانید. بخارا را بعد از زد و خورد مختصر به دودمان شاهان مسلمان آنجا فرو گذاشت. در جنوب

مملکت دودمان شاهی بلوچ را با خود متحد کرد ، با میر های بومی قطن و بدخشان طرح مؤدت ریخت ، سیاست دولت افغانی درانی عیناً همان سیاست اعلیحضرت محمود غزنوی و سلاطین بزرگ غوری بود ، که بر اخوت و برابری و مؤدت اسلامی اتکاء داشت ، و مؤدت احمد شاهی با دودمانهای مسلمان بایری، دهلی و نصیر خان بلوچ و میر های سند و شکار پور حافظ رحمت خان در قلب هند ، میر های قطن و شاهرخ شهزاده ، اعمی نادر خراسان و غیره امرای ، معاصر ، دلیل روشن این سیاست مفید است .

احمد شاه بابای بزرگ در (۱۱۷۶ق) از جهان در گذشت نام نیک جاویدی را در تاریخ افغانی و در تاریخ آسیای وسطی و هند گذاشت ولی متأسفانه مملکت و سیاست وی از طرف اخلاف او که سالهای دراز در کابل و قندهاو و پشاور و پنجاب و سند و هرات مشغول زد و خورد و پیکار یکدیگر بودند . طوریکه میبایست حفاظه نگردید و سیلاب مدهش استعمار نیز از شرق و غرب ، آن کشور وسیع را در تحت خطر گذاشت ، و در پیچ و خم اوضاع سیاسی و تحریک فعالیت های داخلی و خارجی در حدود (۱۲۳۰ق) دودمان احمد شاهی مضمحل گردید . و دودمان جدیدی از نسل محمد خان بارکزایی (مشهور به محمد زایی) که به دربار دودمان احمد شاهی قریبی داشتند ، اقتدار مملکت را بدست آوردند . و از همین خاندان فرزندان متعددی سردار پاینده خان . و برادران وزیر فتح خان در هر گوشه ، مملکت از کشمیر تا هرات و آمویه و سند تا کنار بحر هند مسلط گشتند . و این دوره هم تا پنجاه سال دیگر به خون ریزی و پیکار و تخریب گذشت .



از جمله برادران وزیر فتح خان ، شخصی بنام سلطان محمد خان شهرت داشت و این سردار عیاش و رعونت پرست حکمدار پشاور و مربوطات آن بود. وی در وزیر باغ پشاور آینه خانه داشت و اوقات او با صد ها پریشان درباری به عیش و نوش میگذشت، این مخلوق عجیب «طلا» را بسیار داشت طلا میخورد (کشته، طلا) طلا می پوشید (پوشاك طلا) بر فرش و بستر طلائی میخوابید. دست بند و پای زیب و بازویند و کفش طلائی می پوشید و حمایل سنگین طلا بگردن می بست و با این عشقی که سردار نامدار به طلا داشت بالاخره به «سردار طلائی» و «سلطان طلائی» نامزد گردید او همه، عمر خود را در آغوش پریشانشان درباری ، در سکر دائمی گذرانید. از حال مردم خبری نداشت. وقتی که درباریان و کارداران سردار او را برای چند دقیقه از آغوش منرویان می ربودند. حضرت سردار میگفت. من چیزی دیگر نمی دانم، بروید هر چه میخواهید بکنید . ولی اینقدر بمن بگوئید چقدر طلا آورده اید؟

در بیرون حرم سردار، همواره يك دسته طبیبان ، مشغول ساختن کشته، طلا بودند و جم غفیری از زرگران مرصعینه میساختند. در اوقاتی که طلائی نیز بدست نمی آمد که از آن زیور و سامان آلات کهنه طلا را ذوب میکردند ، و آنرا به قالب های نو میریختند تا حضرت سردار از منظره، آن لذتی برده باشد !

با اینصورت سردار ما در پشاور حیات بسر می برد . و کارداران وی باشند تمام سر گرم چپاول و غارت بودند ! در حالیکه دولت تازه دم سیک در پنجاب با سرعت برق پیش میرفت . و يك قطعه، کشور افغانی را بزور سرنیزه سربازان دیر از اقصا کشمیر تا

حواشی پنجاب مسخر کرده بود!

سلطان محمد خان طلائی شب وروز غرق نشاط و کامرانی بود و در آئینه خانه و وزیرباغ پشاور از کنار پری رخان درباری سری بر آورده نمیتوانست. حکومت او را ازسوی مشرق لشکر خوفناک و رقیب آهنین مانند رنجیت سنگ تهدید میکرد و اینکه سپاهیان خونخوار رنجیت بکنارسند به حصهء اٹک رسیده بودند تا که سردار سری ازبالین غفلت و عطالت برمیداشت. کار از کار گذشت و قوای آزموده و جنگ دیده سنیک برین طرف سند ریختند. ولی سردار و برادران او این سرزمین دلاوران را که مدفن خوشحال خان ومجاهدان پشتون بود. در برابر طلائی چند به رنجیت فروخت. و برای ادامهء اقتدار خود بدامن آن خونخوار سفاک آویخت.

-۲-

## ششمول در قتل سید

دران وقت ستاره اولین حکومت اسلامی هند در فضای کوهسار کنار های سند و حدود پشاور می درخشید و مجاهدین آزادی خواه مسلمانان هند و کوهساران افغان. در تحت قیادت مرحوم سید احمد شهید و مولوی اسماعیل شهید (رحمة الله علیهم) بر خلاف حکومت غیر اسلامی سیک و قشون آینده استعمار جهاد میکردند. میبایست که این حکومت اسلامی و مجاهدین فی سبیل الله از طرف امیر کابل و برادرانش تقویه میگشتند ولی متاسفانه امیر کابل از توسعه نفوذ اسلامی مجاهدین ترسیده و سردار طلائی در پشاور بر علیه این مجاهدین بنای فساد و مخالفت نهاد. به سید احمد شهید زهر داد. و بالاخر با قشون رنجیت همدست گردیدند. و در معرکه

بلاکوت به کمک و معاونت کفار آن مجاهدین راه اسلام و آزادی را شهید کردند و اولین چراغ فروزان آزادی مسلمانان را در (۱۲۴۷ ق) خاموش نمودند ولی به مصداق :

توهم شب را بسرکی میبری ای شمع کم فرصت!

گرفتم سـوختی پروانه، آتش بجانی را

سردار طلائی که ناموس السلام و وطن را به طلائی چند فروخته بود. در مقابل نفوذ روز افزون . نظامی سیک مقاومت کرده نتوانست و یک حصه، مهم پیکر مملکت را به رنجیت فروخته و بکابل گریخت. تا که بسال (۱۲۷۸ق) در کابل مرد. ولی در نزد ملت افغان بدنام ترین مردی بود که او را فروشنده پشاور خواندندی و در اوقاتی که بعد از گریختن از پشاور بکابل میزیست مردم او را «طلائی نامرد» گفتندی و تپه مرنجان را که مقبره، او و خاندان اوست در کابل «تپه، بی ننگان» نامیدنی اما در پشاور بسبب طرفداری رنجیت سنگ برادر او یار محمد خان را «یارسنگ» گفتندی و رجوع بتاریخ نوای معارک نسخه، موزه، کابل ( این بود و آغاز وانجام و سوء عاقبت «سردار طلائی» موسس این خاندان که عمرش به لهو ولعب و افراط در مسکرات، مناهی، و در آغوش پریرویان دریاری. برعونت و عظالت و وطن فروشی و اجانب پرستی سپری شد. دودمان زمامداران کنوتی. افتخار انتساب چنین مرد مردود و بدنامی را دارند و «طلائی زادگان» امروزه مصداق صحیح «الولاشر لابیة» اند.

-۳-

## یحیی خیل

از جمله فرزندان زیاد سلطان طلاتی آنانیکه بصورت مشروع، منصوب به روی اند، دو برادر سردار یحیی خان و زکریا خان معروف اند سردار یحیی خان نیز طلا پرستی و وطن فروشی و ارتکاب ملاحی و مناهی را از حضرت پدر به ارث برده بود. قصص سیمی و بخل وی حتی با برادرش در بین اعوام معروف است.

سلطان طلاتی ۴۴ پسر و ۳۶ دختر داشت، این جم غفیر طلاتی زامگان، همواره جراثیم دربار افغانی بودند و مایه هر فساد و فتنه برای مملکت میشدند. برای اینکه به دربار راهی داشته باشند و در تاراج و غارت بهره، وافری گرفته باشند پاشاهان وقت را که از سلاله امیردوست محمد خان بودند میفریفتند. و آنها را به عیاشی

و زن پرستی تشویق میکردند. این خانواده چون در عالم جنسی بصورت غیر طبیعی بعمل آمده و از یکنفر بزور کشته، طلاء و ادویه معذره و مقویات باء در هر دو صد نفر زاده اند بنا بران یک نوع ضعف مغ و دماغ و حالت نیمه جنون نیز داشته و در بسی از افراد آنان نیز دیده میشود و جنون پول دوستی و طلا پرستی و ستمگاری در دماغ اکثر این مردم پیچیده است.

سردار یحیی خان یک دختر خود را بدربار امیر یعقوب خان به لطائف الحیل داخل ساخت و همین فتنه بود که منبع فساد دودمان و سقوط امیر و برپادی مملکت گردید. سردار بدین وسیله تقریبی بدربار امیر یافت، و در نازک ترین اوقات حیات مملکت. که انگلیسیان در جنگ دوم از طرف غازیان ملت فشرده می شدند. و سپاهیان افغان برنماینده، انگلیس کیوناری نام در بالاحصار کابل قهر کردند. همین سردار یحیی خان بارها از انگلیس پول گرفت، و معنویات امیر را ضعیف ساخت، و تفرقه در صفوف مجاهدین ملی انداخت تا که بالاخره ذریعه، دختر خود امیر ضعیف النفس را کشان کشان به مقتل سابق قشون انگلیس به گندمک برد. و معاهده، منحوس گندمک را در چهارم جمادی الاخر یعنی ۱۲۹۶ ق (۱۶ می ۱۸۷۹) بسر امیر فاقدالاراده امضا کرد و این اقدام دومی بود که خلف بعد از سلف نمود. یعنی پدر ولایت پشاور و بنگش را بر سیک ها فروخت و پسر هم به لطائف الحیل امیر را مجبور بامضای معاهده، منحوس گندمک کرد. تا ولایات دیگر از قبیل پشین، لورلانی، کرم، نوشکی، سیبی، خیبر از پیکر مملکت جدا شدند و ضمیمه هند برطانوی گردیدند.

دختر یحیی خان یگانه علت عیاشی و عطالت و سستی مزاج امیر یعقوب خان و فلاکت وی گردید. تا که سلطنت وی هم سقوط کرد انگلیسیان آن امیر ضعیف النفس را که از دست خسر خود بچنان حالت فلاکت و سفالت افتاده بود. به دیره دون هند نفی کردند. و زمام اقتدار افغانستان را در حدود (۱۲۹۷ق) بکف آهنین امیر عبدالرحمن خان سپردند.

-۴-

### امیر عبدالرحمن خان و بحیی خیل

امیر عبدالرحمن خان مرد آزموده و هوشیاری بود که نشیب و فراز زندگانی را دیده و سرد و گرم را چشیده بود، وی بنظر اول دانست که دودمان بحیی خان منبع فساد و فتنه، سسکت اند. و موسی جان پسر کوچک امیر یعقوب خان را که از بطن دختر بحیی خان است ولیعهد ساخته و میخواهند بذریعه این طفل شیر خوار باز مملکت را ملعبه، آمال ننگین خود سازند.

بحیی خان با سقوط امیر یعقوب خان در تمام تنبشه های کشور فروشی ناکام برآمد. و چون غیظ و غضب شدید ملت را نسبت بخود حس میکرد. بنابراین بفکر افتاد، اگر بداران وی یعنی انگلیس ها از افغانستان بروند. وی و خاندان او به انتقام شدید غازیان و



مجاهدین ملی گرفتار می آیند و به کیفر کردار وطن فروشانه، خود میرسند بنا بران در حدود (۱۲۹۷ق) با خانواده، خود از افغانستان بپوش آمده و بدامن باداران قدیمی خود انگلیسها دست زد، و در هندوستان برطانوی آواره و پناهنده گردید.

باداران وی ، خدمات وطن فروشانه یحیی خان را قدر کردند و این خانواده، خیانت و عطالت و ملت و آزادی و وطنفروشی را در دیره دون هندوستان جا میدادند و و مدتهای زیاد تنخواه خوار انگلیس ها بودند و فرزندان یحیی خان سردار محمد یوسف و محمد آصف در همانجا و تحت سایه مری قدیم خود یعنی انگلیس پرورده خوان نعمت او شدند.

درینوقت امیر عبد الرحمن خان بر افغانستان حکم می راند وی بنظر جایز میدید. که دودمان یحیی خان در تحت تربیه مخصوص انگلیسها گرفته شد. و در دیره دون برای مقاصد دونی پرورده می شوند. و در جلد دوم تاج التواریخ که تحت نظر خود امیر نوشته شده در فصل هفتم این مردم را چنین معرفی میکند!

«بعضی از آنها تحت حمایت دولت انگلیس میباشد یعنی کاسه لیسان دولت انگلیس میباشد. این تعبیر امیر عبدالرحمان خان خیلی بجاست و در همین کتاب در فصل پنجم از صعابیت و مفسدات این مردم با انگلیس ذکر ها دارد. و قراریکه معروفست ، در مرض مرگ به فرزندان خود توصیه نموده بود که از خاندان یحیی خان احتراز جویند.

خلاصه: بعد از مرگ امیر عبدالرحمان خان در (۱۳۱۹ق) باز انگلیس ها حس کردند که فرزند جانشین او که مرد جوان و وطن

خواهی بود و با شدت تمام به اصلاحات عرفانی و عسکری و صنعتی دست زده در تحت با شافیون استعمار قرار داده و توجه او را از مملکت بطرف دیگری بگردانند و برای این کار باز هم همان خانواده یحیی خان را موزون تر یافتند. و رولی را که یحیی خان بدریار امیر یعقوب خان پیش برده بود. در دربار امیر حبیب الله خان بذریعه فرزندان او به جلو بردند.

-۵-

### نادرخان: (۱۸۸۰ - ۱۹۳۳) میلادی

خانواده، یحیی خان بعد از تربیه چندین ساله، انگلیس به افغانستان برگشت و جرائم فساد و فتنه و عیاشی و شهوت پرستی را بدربار جوان ساده (امیر وقت) داخل نمودند!

دو نفر فرزندان یحیی خان به نام مصاحبین دربار امیر مقرر شدند. و این دو برادر ماموریت داشتند که امیر را از هر طرف احاطه نموده بر عیش و نوش و شهوت پرستی مشغول دارند. سردار یوسف خان عیناً رول پدر خود را بازی کرد و دختر خود را داخل دربار امیر نمود. و همین دختر که مشهور بود به «ملکه هندوستانی» امیر را بانواع ملامی و فواحش گرفتار کرد. و برادران دختر که نادر خان و شاه محمود خان و هاشم خان و شاه ولی بودند. نیز بیرون

دربار و ارگ شاهی را بدست گرفتند. و در مدت کمی حبیب الله خان آنقدر محصور گردید که اختیار تنفس هم نداشت. زیرا زمام کارش بدست فرزندان و دربارش بدست مصاحبان و حرمش بدست دختر مصاحب افتاد و بعد ازین از امیر خبری نیامد و در عیش و نوش آنقدر مستغرق گردید که حیات خود را در همین راه از دست داد. و بسال ۱۳۳۷ در کله گوش لغمان بدست همین مردم در حالت اغماء بیهوشی قتل گردید.

امیر حبیب الله خان پاشاه رحم دل و ترقی خواهی بود. وی در رایل سلطنت هندوستان را دیدن کرد و بعد از آن در سال ۱۳۲۵ق بدورهء مملکت خویش بر آمد و میگویند روزی که از سفر هند برگشت و به سرحد افغانی در تورخم رسید مردم را امر داد تا مناری از سنگ بسازند و چنین گفت: که همین منار نشان تعهد ماست که افغانستان را در مدنیت و ترقی همدوش ممالک مشرقی بسازم و به همین ارادهء نیک در افغانستان مکاتب عالی ملکی و عسکری ساخت و سراج الاخبار را نشر کرد. به ساختمان راهها پرداخت. به عمران مملکت آغاز کرد ولی متأسفانه حرائم عیاشی و سفلی و رعونت و شهوت پرستی که از منبع خان مان یحیی خان بدربار امیرنشر میگردید امیر را عیناً سلطان محمد خان ثانی گردانیدند و آنقدر به لهو و لعب فرو بردند که سر خود را دران راه نهاد.

عناصر ترقی خواه و ملت دوست که بدربار امیر بودند بسبب اقتدار مصاحبان و نفوذ روز افزون نادر خان فرزند مصاحب یوسف خان نمی توانستند مقاصد ملت خواهی را پیش برند. و نادر خان که عباء و جدبأ با استعمار چیان هند ربطی داشت در تحت نظر آنان

پرورده شده بود. اکنون مخصوصاً مطمح نظر ویسرای دهلی بود و تائیدات برطانوی این مرد را میپرورانید.

برای این که نفوذ این شخص در قبائل تحکیم یابد در حدود (۱۳۳۰ق) انقلاب مدهشی را در قبائل سمت جنوبی بر خلاف امیر انداختند. این جنبش قبائل علتی نداشت جز اینکه ویسرای هند خواسته بود نادر خان را وجاهتی بدست آید. و نفوذ وی هم در دربار و هم در قبائل افزون گردد.

قیام قبائل با شدت و وخامت بروز نمود. و کابل را مورد خطر قرار داد امیر که غرق نشاط و شهوات بود، به تسویل «ملکه هندوستانی» و مصاحبین خود مجبور شد. نادر خان را از کابل بحیث جنرال مدافع به سمت جنوبی فرستد جنرال که از طرف دربار دهلی تقویبه و تائید میشد و ازان منبع فیض، تعلیم و هدایت میگرفت، بمدد مامورین انتلجنت پشاور و پاره چنار. بصورت ساحرانه آن شورش عنیف را فرو نشاند و درنتیجه مورد نظر مخصوص امیر و قبایل قرار گرفت و برتبهء نائب سالاری ارتقا جست و بعوض سپه سالاران عینه عصر امیر عبدالرحمان خان. زمام لشکر افغانی بدست این مردی که از طرف دربار گماشته شده بود، داده شد!

کسانیکه درین سفر جنگی با نادر خان همراه بودند و وقایع آینده حیات او را هم دیدند، در کمال صداقت میگویند که از همان وقت، طرح شاهی نادر خان از طرف قوای استعمار و مامورین دهلی ریخته شده بود. علی اکبر طرزی یکی از جوانان آزادپخواه افغان. که از طرف نادر خان در حدود شورش قتل گردید.

در زمستان (۱۳۱۰ش) با نویسنده این سطور مصاحبه داشته و بعد از انجام ماموریت های سیاسی و عسکری از اروپا و مسکو برگشته بود و عقاید و معلومات و اسناد خود را راجع به شخص نادر خان بیان میکرد. و ضمن نقل اسنادی را نشان داد که نادر خان در همین غائله (۱۳۳۰ق) با مامورین سرحدی انگلیس مکاتبه ها داشته) و بحیث انگلیس بدربار افغانستان کار میکرد، و در امور کلی و جزوی از مامورین انگلیسی هدایت میگرفت.

علی اکبر طرزی مدتها در روسیه نماینده نظامی افغانستان بود وی در دوران ماموریت خود ها مارشالان متقاعد و رجال عسکری تزاری را که درانوقت درتاشکند و مسکو بحالت انزوا میزیستند ملاقاتها باین اسناد. با جوان افغان مذاکرها نموده بود. و نقل بسیار اسناد را به وی داده بود. که به دوران ماموریت خود هم مرد عسکری روسی بر حسب وظیفه از افغانستان بطور محرمانه بدست آورده بود.

یکی از اسناد تا جائیکه مضمون آن بحافظه ام مانده چنین بود در خطاب به نادرخان!

«سپه سالار امیرمحمد خان به سبب پیری از کار افتاده و مامورین هند برتانوی بامیر تائید کردند که شما را سپه سالار کابل مقرر دارد امیر دراول بما اطمینان داد. ولی بعد از چند گاه گفت که پدر بمن توصیه کرده بود تا از خاندان یحیی خان احتراز کنم بنا برین اگر جنرال نادر خان را سپه سالار نساختم مامورین دولت برطانیه عظمی رنجیده نشوند. زیرا پدر و عم او بحضور ما اند و مصاحبین دربارند! اما مامورین دولت بر طانیه در هند این مقصد را

بسرامیر می قبولانند. و شما باید در غائله، قبائل متوجه کار باشید. قبائل بشما انقیاد میکنند. و توجهیات دولت عظمی همواره با شماست. دولت هند برطانوی شما را از رجال دوست و همکار خود بدربار کابل می شناسد...»

باین طور جنرال نادر خان. رقبای سیاسی و عسکری خود را از بین برده و در حدود (۱۳۳۵ق) دیکتاتور مطلق العنان عسکر کابل و سپه سالار گردید. چون اتکای وی بر منابع قوای اجنبی بود. و از طرف دربار دهلی با پول و بزور سر نیزه تقویه میشد در مدت کمی لشکر افغان را بدست آورد. و رقبای خود را که از دودمان غلام حیدر خان چرخ و دیگران بودند. به لطائف الحیل از عسکر افغانی کشید.

جنرال تاج محمد خان پغمانی بلوچ که یکی از نوابغ عسکری افغانی در جوان آزادی خواهی بود. از رقبای مدهش نادر خان بشمار میرفت. وی در حدود (۱۳۴۱ق) در سمت قطغن و بدخشان با نادر خان بر تخت کابل نشست در حدود (۱۳۰۶ق) همین رقیب خود را به شمشیر نیز سر برید. جنرال تاج محمد خان بلوچ اسنادی از دوره کارروائی های سپه سالار در ریاست تنظیمیه نادر خان در سمت مشرقی و قطغن مربوط سنوات (۱۳۲۹ تا ۱۳۴۱ق) بدست داشت که در حدود (۱۳۰۶ش) نویسنده سطور آنرا دیده بودم و آن عبارت از چند قطعه مکتوبی بود بامضای سپه سالار نادر خان که به برخی از معتمدین خاندانی و عسکری نوشته بود.

واقعه کله گوش لغمان شب ۱۸ ماه جمادی الاول ۱۳۳۷ق رخ داد و امیر حبیب الله خان را درین مسئله که چند دست سپه سالار

درین حادثه دخیل بود اسنادی مودجود است که حاضر و ناظر وقایع نوشته اند از آن جمله کتاب اسرار درمورد افغانستان نوشته سردار شیر احمد خان و یکی از نزدیکان خاندانی نادر خان است) که علت مهم وقوع آن فاجعه را شخص نادرخان می پندارد. زیرا این شخص از همانوقت طمعی و چشمی به تخت و تاج کابل داشت و پلانهای عمیقی برای این کار در دهلی و کابل طرح شده بود.

يك قطعه مکتوب که بذریعه جنرال تاج محمد خان دیده شده این طرح مخفی را واضح میسازد و نقل آن اینست: «علیجاه عزت و شجاعت همراه برادر بجان برابرم صالح محمد خان نائب سالار صاحب را واضح باد اینکه: ازین طرف خیریت است شمایان خاطر خود را جمع دارید کوایف جلال آباد را آورده، این خط بشمایان خاطر نشان خواهد کرد. کارها بر وفق مرام است آنچه با شمایان گفته شده بود بهمان قسم شد. بعد از تدفین میت برادرش را بتام امیر ساختیم و مایان تجویز کردیم که معامله بهمین قسم باقی نمی

م...

ارجمندم رکاب باشی متوجه احوال است. و عالیجاه عزت مآب مستوفی الممالک صاحب درین معامله شریک مایان است. و انشاء الله تعالی درین روز از راه تگاب بالای دارالسلطنه با قوم خود میآید. عساکر دارالسلطنه را آن برادر بجان برابر بسپاریده ایم. باید متوجه احوال باشید. که معامله از دست عساکر و شمایان بیرون نشود. انشاء الله تعالی، سمت جنوبی از خود مایان است. از آن جهت خاطر خود را جمع داشته باشید. در جلال آباد و کابل هر کس که مدعی سلطنت شود برای چند روز است. آخر کار بدست مایان



وشمایان است. به نفری خود از طرف ما خاطر جمعی بدهید باقی در حفظ الهی باشید. فقط مورخه ۱۹ ماه جمادی الاول ۱۳۳۷ امضاء محمد نادر»

(در مکتوب فوق رکاب باشی شاه ولی خان برادر نادر خان و مستوفی الممالک میزرا محمد حسین خان کوهستانی است.

این مکتوب از جلال آباد، روز دوم قتل امیر بنام نائب سالار عساکر کابل نوشته شد. ولی معلوم نیست که به مکتوب ائیه رسید یا نه؟ زیرا مکتوب ائیه در کابل بین عساکر اول جمعی رادر بیعت سلطنت اعلیحضرت امان الله خان در (۹) حوت ۱۲۹۷ش بازی کرد. در نتیجه به کابینه اول بحیث سپه سالار درجه اول و ناظر حربیه نیز مقرر گردید. (رجوع به شماره سوم جریده امان افغان کابل) و ازین بر می آید، که صالح محمد خان این پلان نادری را تعقیب نمی کرده. و در طرفداران سلطنت امانی شامل گردیده است.

بهر حال نادر خان بعد از واقعه، کله گوش چه میکرد؟ يك حصه مهم آمال او در مکتوب فوق وانمود میکند. و همین منویات حربی صانه، او بود که در موقع بیعت امیر نصرالله خان در کله گوش لغمان روز ۱۸ جمادی الاولی در حالیکه رجال دیگر مانند والی علی احمد خان به بیعت کردن حاضر بودند ولی بقرار تصریح آقای عبدالهادی داوی نویسنده، امان افغان، سپه سالار محمد نادر خان سخنان معنی داری گفت! این سخنان پهلو دار (رجوع بشماره اول صفحه ۶ ستون ۲ امان افغان ۲۳ حمل ۱۳۹۸ش) چه بود، ظاهراً شرح سخنان پهلو دار (۱) را مکتوب فوق میدهد. که در انوقت

متأسفانه تمام رجال کابل و ملت را فریفت!

چه شد که نادر خان در همین مرحله به اخذ و غصب تاج و تخت موفق نیامد. این سوالیست که بایستی در تحت روشنی بسی از اسناد تاریخی جواب گفته شود، و وظیفهء تاریخ است که ما درین جا با این مسئله نمی پیچیم. فقط همینقدر توان گفت که دستهای قویتر از نادرخان نیز وجود داشت که امیرنصر الله را از بین برداشت. و نادر خان رانیز بجای خود نشانده. حتی در همان واقعهء جلال آباد. نزدیک بود سپاهیان افغانی نادرخان را نیز با امیر مقتول ملحق سازند.

بعد از (۹) حوت که روز جلوس اعلیحضرت امان الله خان بود. ظاهراً صالح محمد خان سپه سالار درجه اول و ناظر حربیه مقرر گردید ولی دستهای مرموز نادر خان را نیز به صحنهء جدید راند، و بعد از اعلان جنگ استقلال در شعبان ۱۲۲۷ق به سمت جنوب فرستاده شد.

جنگ استقلال در سه جبههء آغاز شد. جبههء سمت مشرقی و دکه به سپه سالار صالح محمد خان بسپرده شد. جبههء قندهار به صدر اعظم عبدالقدوس خان اعتماد الدوله و جبههء جنوبی به سپه سالار نادر خان. اولی در یکی ازین جبهات لشکر افغانی موفقیت نیافت. و فقط در جبههء جنوبی بود که نادر خان و برادران او شاه ولی خان رکاب باشی و شاه محمود خان سر سراسر. در مدت ۱۵ روز یعنی تا پانزده روز یعنی تا آخر شعبان از کوتل پیوار گذشتند و به اشغال وانا، سردیکی، تهل مستقرهای محکم نظامی دولت انگلیس توفیق یافتند. (۱۱۱) سر این فتوحات شاندار و رایگان را

شما در مطالعه غائله سمت جنوبی (۱۳۳۰ق) و مکتوبی که از منابع روسی تزاری بدست آمده بود. دریافت می‌توانید. ورنه معنی ندارد که دولت معظم انگلیس در جبهه مشرق يك قدم عساکر و قبائل افغانی را موقع پیشترت نمیدهد. در جبهه غربی، قندهار نیز به لکها نفر غازیان قندهار، يك قدم پیش رفته نتوانستند و بلکه دکه و سپین بولدک از طرف قوای برطانیه اشغال میشود ولی فقط در جبهه سمت جنوبی قوای هوایی و زمینی برطانیه شکست می‌خورند. در حالیکه قشون افغانی و قبائل جنوبی يك طیاره و توپ بزرگ نداشتند. و با تفنگ کهنه بغل پر جنگ میکنند. درین مورد عقلای بشر قیاس کرده می‌توانند که برای کدام مقصد سپه سالار نادر خان را فاتح و فیلد مارشال ساختند؟ ولی جبهات مشرقی و قندهار را با قوای مدتش زمینی و هوایی کوفتند! و در نتیجه همین دسانس سیاسی و حربی برطانیه بود که نادر خان بحیث فاتح از سمت جنوبی برگشت و جای سپه سالار صالح محمد خان را که از دکه شکست خورده بود گرفت. و وزیر حریبه و سپه سالار منحصر بفرد قشون افغانی شناخته شد.

قطعه دوم مکتوبی که نزد جنرال بلوچ بود، این مقصد را خیلی واضح می‌سازد. اینک اینجا نقل آن مکتوب را که از حصار عسکری کروفیز بنام شاه ولی خان بتاریخ ۲۹/ شعبان ۱۳۳۷ق نوشته شده درینجا بر صفحات تاریخ می‌سپاریم

«تا سیه روی شود هر که درو غش باشد»

## مکتوب

«ارجمند عزیز الوجودم شاه جان رکاب باشی در حفظ و امان  
 اللهی باشند. ازینطرف خیریت کلی حاصل است، بخاطر جمعی تمام  
 مشغول کارهای خود باشید بقرار اطلاعاتیکه رسیده است، سپاهیان  
 انگریز جنگ نمیکند و چند جای و چهارونی را بخوشی خود خالی  
 میکنند. همین موقع نیکنامی آن ارجمند و برادر تانست. بدون  
 پریشانی و دغدغه، خاطر پیشرفت کنید. بطرف وانا بروید. مقابله و  
 مقدمه نخواهید دید برای حق خاطر جمعی داده شده است بکاردانی  
 و هوشیاری شمایان تعلق دارد که مردمان دیگر ازین احوال و  
 کیفیت خبر نشوند. ولی شمایان در آنجا و مایان درین طرف فتح  
 کنیم. باقی آن ارجمند عزیز الوجود را بر خدا می سپارم بسیار  
 متوجه بوده باشید بتاریخ ۲۹ شعبان ۱۳۳۷ محل امضاء: محمد  
 نادر سپه سالار. این مکتوب موضوع را خوب روشن میسازد که  
 نادر خان جرنیل چگونه نایب سالار شد. و بعد از آن چگونه بمقام  
 سپه سالاری رسید؟ و چطور او را در جهات جنوبی فاتح نهل و  
 فیلد مارشال گردانیدند؟ و در آینده بذریعهء همین مرد چه نقشهء  
 استعمار و ارتجاع در افغانستان عملی شد؟ فتأمل!

فیلد مارشال نادر خان سپه سالار که با موفقیت اسرار آمیزی از  
 سمت جنوبی برگشته بود در کابل از طرف شاه نو جوان و ساده دل  
 بسیار نواخته شد. منار یادگار بنام وی بنا گردید. وزیر حربیه مقرر  
 شد برادرانش ماموریت های بزرگ یافتند و صحنهء فعالیت شان  
 خیلی وسیع شد.

در مدت یکسال بعد از ختم جنگ استقلال مردم دانستند که این ذات چه می‌خواهد؟ و چه نقشه عمیقی را برای بدست آوردن تاج و تخت به امداد اجانب طرح کرده است. بنا بران همان شاهی که دپروز نشان لمر اعلی و فاتح بزرگ را بر سینه او زده بود مجبور گردید. این ادعا طلب مقام شاهی را از مرکز دور نگهدارد. بنا بران او را بحیث رئیس تنظیمیه بسمت قطغن و بدخشان تبعید کرد (۱۳۴۱ق) که آمال و منویات او با یک سلسله روابط اجنبی خوب واضح شده بود. از حیث اجبار او را بنام سفیر پاریس از افغانستان طرد و تبعید نمود؛ ولی نادر خان شخصی نبود که دست از طلب بدارد و گفتی «دست از طلب ندارم تا کام من برآید»

این شخص در پاریس بحیث وزیر مختار افغانی نشسته بود ولی روابط خصوصی وی با لندن و دهلی موجود بود. و انتظار آنرا می کشید که چه وقت باداران قدیم او را باز بخاک افغانستان راه خواهند داد؟

باداران قدیم وی چون فاقد رکن بزرگ سیاست خود به دربار کابل شدند خواستند تاریخ (۱۳۳۰ق) را باز درینوقت تجدید نسابند. و بنا بران از دربار دهلی امر داده شد که غانله مدهش (۱۳۰۳ - ۱۳۰۴ش) سمت جنوبی را بر پا دارند. و در رأس آن عبدالکریم یکی از شهزادگان فراری هند را به حواشی سرحدات جنوبی فرستادند. چون نادر خان یگانه پهلوان میدان قبائل جنوبی بود. درین بار باز تصور میرفت که پادشاه وقت مجبور میشود و از او استمداد میکند. و این وسیله تجدید نفوذ و اقتدار مرد مطرودی خواهد بود. که اینک در زوایای اروپا بانتظار چنین وقایع بسر

میبرد.

ولی دربار کابل درین بار هوشیار بود. و این شخص را با شاخ و پنجه اجنبی اش خوب شناخته بودند. غائله سمت جنوبی را فرو نشانندند. و در (۴) جوزا (۱۰۳۴. ش) در حدود شصت نفر بزرگان اشرار را دستگیر و در سیاه سنگ کابل تیر باران کردند.

درین وقت باز شیشهء آمال این مرد داعیه دار بسنگ خورد و مملکت دستخوش مطامع وی نگردید، و چنین در متفای اروپای خود بزایدهء خمول و گمنامی میزیست. و بانتظار روزی بود که باداران قدیم وی یعنی استعمار یون دهلی بسر ملت افغانستان آورده بودند.

-۶-

### نادرخان و انقلاب

سال منحوس (۱۳۰۷ش) آمد. و بقراریکه جراند معتبر آنوقت نوشتند برخی از مامورین برطانوی سپه سالار معزول افغانستان را که در ونیس جنوب فرانسه بسر میبرد ملاقاتها کردند و مترصدین سیاست افغانی و هند که آنرا مقدمه تحولات سیاسی عظیم دانستند، و جراید هند مخصوصاً جریده زمیندار لاهور و جبل المتین کلکته در همان وقت این اسرار را فاش کرده بودند.

انقلاب (۱۳۰۷ش) با شدت از حواشی سرحدات مشرقی و قبائل شنوار آغاز شد و دوائر سیاسی و جاسوسی برطانیه به فعالیت آمدند شاه امان الله خان که تازه دم از اروپا برگشته بود و دست با اصلاحات سریع زده با فجایع غیر منتظری روبرو شد و در اواخر

همین سال دسته های منظم دزدان کوهدامنی مرکز سلطنت را اشغال و شاه را بسوی قندهار عقب نشانند.

درین وقت بود که سپه سالار آواره افغانی را همان کسانیکه طرح کننده این نقشه، انقلاب بودند از ونیس فرانسه براه بمبئی آورده و کشان کشان از راه تهل داخل سرحدات جنوبی افغانی نمودند. همان جایی که نقشه، نفوذ او را ریخته بودند.

مملکت مالکی نداشت، تشتت، و افتراق حلقوم کشور را میفشرد و دسته عیاران کوهدامنی در کابل تاخت و تاز میکردند. و ملت بجان رسیده بود. و این موقع زرین برای کامیابی نقشه، قدیم شاهی نادر خان بعد از سعی پانزده ساله استعمار یون هند آماده شده بود!

نادر خان با جسم بیمار، و ریش سفید، و سیمای معصومانه بحیث خدمتکار و منجی ملت، داخل افغانستان ساخته شد، اسلحه و مصارف و پول و نفقات جنگی از کجا شد؟ این سوال را خود خواننده حل کرده میتواند. ، که این مرد بیمار را از ونیس کجا آورد؟ به تهل او را کجا رسانید، و با دست خالی او را کجا داخل سرحدات سمت جنوبی نمود. و وقتیکه به سمت جنوبی رسید ، اسلحه ، سامان ، پول مصارف ، آذوقه، مرد جنگی آیا از آسمان برایش رسید؟ البته از همان طرفی که خودش آمده بود!!!

سپه سالار نادرخان بصورت اسرار آمیز ساحرانه، اسلحه زیاد پول بیعدهد و مرد جنگی در سمت جنوبی بدست آورد و شدت بسوی کابل دوید. و همان مردیکه در سال (۱۳۹۸ ق) در شهر انباله زاده و از خوردن و تربیه استعمار یون و هند بزرگ شده و با صور عجیبه



که در بالا ذکر کردیم در افغانستان برتبه سپه سالاری رسیده بود ،  
اینکه از طرف همان مریمان و باداران خود به فتح کابل نایل آمد. و  
۱۴ جمادی الاول ۱۳۴۸ق (۲۲ میزان ۱۳۰۸ ش) بود که بر تخت  
کابل نشست. و آرمان دیرینه وی و بادارانش بر آمد!

ملت افغانستان که از انارکی دوره انقلاب بستوه آمده بود  
اساساً با تاج گذاری و تخت نشینی نادر خان مخالف نبود ولی ازین  
شخص امیدها و آرزوها هم داشت. زیرا نادر خان از ابتداء ماسک  
وطنخواهی و ملت پروری و طرفداری دیموکراسی و حاکمیت ملی را  
بروی خود کشیده بود اما فسوسا و دریغای یکی ازین وعدهاییکه قبل  
از سلطنت بملت داده بود در ایام اقتدارش عملی نشد يك شاه  
مستبد و قاتل و سفاکی بیش از حبیب الله نبود. درین وقت ملت  
فهمیدکه:

تو از چنگال گرگم در ربودی

چو دیدم عاقبت گرگم تو بودی

اینجا ما آغاز شاهی پر استبداد نادری را با وعده های سابقه  
اش ذیلاً در روشنی اسناد تاریخی تحلیل میکنیم، که این شخص  
اساساً از پروردگان مکتب استعمار هند و یکی از ارکان پیشبرد  
سیاست برطانوی بود و به امداد اجانب به تخت شاهی رسید.

نما در مباحث سابقه ما خواندید که نادر خان از راه بمبئی به  
پشاور و تهل آورده شد، ما میدانیم و ملت افغان میدانند که اینمرد  
بیمار هیچ چیزی نداشت ولی اسلحه و مصارف جنگی چندین هزار  
نفر را استعمار یون هند به وی اهدا کردند. و اگر ربطی با برطانیه و  
مودتی با استعمار یون نداشتند، چگونه ماندند که از خاک هند

بگذرد؟ و بر خلاف حکومتی که در کابل موجود بود شورشی بر پا نماید؟

در سال اول جلوس نادر خان (۱۳۰۹ش) دو نفر افغان سردار محمد امین خان و عبدالحبکم خان وکیل التجار پشاور خواستند بر خلاف نادر خان از پشاور در بین قبائل اقدامی بکنند ولی مامورین برطانوی پشاور رسماً در اعلامیه رسمی این حرکت را خلاف مصلحت خوانده و آنها را از پشاور به رنگون طرد کردند.

(رجوع بشماره ۱۴ سال اول صفحه ۷ جریده افغانستان

لاهور)

خوب، اگر سپه سالار نادر خان بر انگیزخته، برطانیه نبود چگونه او را از خاک هند اجازت دخول سرحدات افغانی را دادند؟ و باز هم چگونه دران قبائل وی از همان نوع کار مانع آمدند؟ فتأمل...

برای اینکه مسئله روشن تر شود، اینک شهادت جرائد معتبر همان وقت!

جریده جبل المثنین کلکته در شماره ۱۹۵ سال ۱۳۰۹ش بعد از استقرار سلطنت نادری نوشت:

«تمام مسائل بین مامورین انگلستان و محمد نادر شاه در همان اول وهله ورود ایشان تعهد شده، و بهمین امید انگلستان تائیدات مستقیم و غیر مستقیم به برقراری حکومت نادری و شکست حبیب الله نمود»

(نقل از صفحه ۱۹ شماره ۱۹ سال اول جریده افغانستان

لاهور)

در شماره ۱۹۰ سال ۱۲۹۰ش بین جریدهء جبل المتین بصورت واضح نگاشت «انگلیس ها در میدان سیاست مانند شطرنج بازان ماهری هستند که چندین چال رابه نفع حریف بازی میکنند، تادر چال آخر مقصد خود را انجام دهند. در میدان سیاست افغانستان حبیب الله (کلکانی) وسیله ای بیش نبود، که همفری سفیر انگلیس در کابل او را بمیدان کشدیده و اینکه به نفع حریف دیگر (نادر خان) او را از بین برد، (یعنی نادرخان را از طرف خود به تخت کابل نشانند)

این شهادت يك جریدهء معتبر و آزادی خواه مشرقی بود که نظریات آن همواره مسائل سیاست مشرق، صائب و قرین حقیقت بود. اکنون يك شهادت و تصریح دیگری را از جریدهء اروپایی بشنوید.

جریدهء ابطالوی «جبر ورجیا» در سال ۱۳۰۹ش بعنوان او بنام افغانستان در مقاله ای نوشته بود که انقلاب ۱۳۰۷ - ۱۳۰۸ش در نتیجهء تشتتات هند برطانوی در افغانستان ظهور نموده و گفته بود.

«مجلس وکلای هند در دهلی بمصارف زیاد سفارت انگلیس در کابل اعتراض شدید کردند. روسیه نیز حکومت هند را مسئول بشمرد که در سال ۱۹۷۵ به قبایل افغانستان اسلحه رسانیده و نفوذ خود را در داخل افغانستان بست داده است و اغتشاش داخلی افغانستان را بذریعه گلوله و کارتوس تقویه کرده است. ممکن است نادرخان مطابق آمال انگلستان است او از مدتها او را میخواستند. زیرا وی از راه هندوستان در مملکت افغان داخل شده. امتناع دخول

وی بوطن ، برای انگلیسها امری سهل بود ، اگر این امتناع سودی برای انگلستان میداشت البته عملی میشد ولی انگلستان نادر را اعانت کرد . و از اوضاع موجوده جز این ، دیگر چیزی گفته شده نمی تواند...»

(نقل از صفحه ۱۴ بشماره اول سال و دوم ، جریده افغانستان لاهور ۱۳۰۹) اینکه نادر خان را حکومت انگلیسی هند برای مقاصد سیاسی به افغانستان آورده ، و ازو به نفع سیاست خود قباله افغانستان را گرفت ، و در عوض ادعا پادشاه مطلق العنان این سرزمین ساخت ، جراید داخلی افغانی که از طرف حکومت حبیبی نشر میشد نیز همین مطالب را واضح نوشتند و آمال سوء این پیرد مرد را که آله دست فرنگی شده بود بملت افغان و دنیا اعلان کردند . جریده رسمی آنوقت در کابل حبیب الاسلام هفتگی بود که در شماره ( ۲۵ - ۲۶ ) از اول صفحه ( ۲ ) آن بقلم برهان الدین کشکی در سال ۱۳۰۸ ش مقالات مفصلی بعنوان نفاق افگنی نادر خان در حواشی افغانستان نشر شده و حقایق ذیل از آن اقتباس میشود .

«محمد نادرخان همچنان که قبلاً نشر اخبار شده ، تا این زمان بکلی مفقود الاثر بود . و معلوم است که همسایه ، مهمان نواز شرقی و جنوبی مان انگلیس این ضیافت را بر عهده گرفته ، در مقابل مملکت عزیزما را از وی قباله کرده ، دوباره نادرخان را برای استرداد سلطنت افغانستان به سمت جنوبی فرستاد ، زیرا محمد نادر خان نه پولی از خود داشت نه اسلحه و سامانی ، پس عودت دوباره او چه معنی دارد؟ آیا همسایه ، ما انگلیس هنوز روحیات

مردم دیندار افغانستان را حالی نشده؟ که نادر خان را بانع افغانستان بر انگلیس می شناسند؟ و آیا این چنین رجال خیانت کار پا در صفحه پاك و مقدس افغانستان نمیگذارند.

اگر چه هواجس شیطانی و دسوس نفسانی آن پیر مرد را از راه برده بود، مصروف بحركات ناملایمش نموده چندی از اقوام غیور جنوبی را بر علیه حکومت مرکزی شورانیده و چندین صحنه خونین کشت و خون وفی البین مسلمین راتشکیل داده، ولی بالاخره بیک حالت سراسیمگی منهدم و به حکومت انگریز منظم گردید، او میخواهد مملکت افغانی ما را به تحت الحمایگی اغیار برده، نام خودش را از دائره اسلامیت و افغانیت زایل ساخته و خسرالذینا والاخره شده طوق حمایت و بندگی اغیار را بگردن خود افکنده باشد، ... پرده خیانت چشمانش را دوخته و خود پسندی و جاه طلبی عقلش را از سر روده، باینطور حرکت سراپا مذلت او را وادار کرد، ولی ملت اسلامیة افغانیه ابدأ بقبولیت این مذلت و عبودیت تن نمیخند و گهی تحت بار بدنامی و بندگی نمیروند، ... آمدم بر این ... که نادر خان مملکت ما را بر انگریز فروخته یا نه؟ بلی نادر خان را دیگر مغرضین و خاین ها هم وقته حاضرند که بر طبق مثل مشهور (گنجشك نا گرفته پیسه را ده تا) مملکت را بر اجانب بفروشد...

این بود نوشته یکی از جراید کابل که از قلم يك نویسنده که تا کنون زنده است. تراوش کرده، و از احساسات مردم نسبت به نادرخان و اعمال او در مملکت فروشی ترجمانی کرده است، این سطور که دران وقت چاپ و نشر شده، در نامهء اعمال سیاه این پیر

مرد، ثبت صفحات تاریخ است. و ما آنرا برای شناسائی و مزید اقتباس کردیم، تا آشکارا شود که ملت افغان نادرخان را به چه نظر میدید؟ و از اعمال و ظنرفروشی او واقف بود. ولی نادرخان بکمال پر روئی تمام این عناوین را قبول کرد. و چون بر تخت کابل بمدد باداران قدیم خود نشست باز هم حکومت هند برطانوی، بعد از فتح کابل تائیدات مستقیم و غیر مستقیم خود را با نادرخان دوام داد، تمام مخالفان نادر خانی را در هند به عقابهای شدیدی گرفتار کرد. چنانچه در ۱۳۰۹ سردار امین جان و سردار عبدالحکیم خان را از پشاور به رتگون راهی کردند. جریده افغانستان که در لاهور از طرف مرتضی احمد خان نشر میشد و با لهجه بسیار نرم و دلکش نادر خان را به ترك دیکتاتوری و با قبول رژیم دیموکراسی و حاکمیت ملی توصیه میکرد. این جریده با شدت تمام از طرف حکومت هند برطانوی توقیف و مدیر آن تا ده سال محکوم به حبس شد. و به تعبیر حبل المتین این یکی از انواع تائیدات غیر مستقیم بود، که بطور نمونه نوشتیم.

اما تائیدات مستقیم:

۱ - جریده نیم رسمی سول ایند ملتری گزیت لاهور در سر

مقاله ۹ فیروزی ۱۹۳۱ نوشت:

«بقرار گفته معاصر پایونیر حکومت هند از نشر اطلاعات

افغانستان خود داری میکند. چون مردم هند با اطلاعات ممالک

قریب دلچسپی دارند. بانست حکومت هند، این رویه را اصلاح کند

مورد بسیار حیرت و دلچسپی که درین روزها یکی از مجلات مصور معروف لندن عکس های کاروان طویل موتر های لاری نشر کرده که از سرحدات هند برطانوی اسلحه را بطرف کابل میبرند. چون تا از احوال سرحد همواره واقف هستیم از واقعه فوق هم با خبر بودیم ولی اطلاع مذکور را احتیاطاً نشر نکردیم و خلاف مصلحت میدانستیم و هنوز هم همین او به اسطلا دوباره اطلاعات افغانستان معقوله میدانیم ولی اگر از نشر اطلاعات بی ضرر جلوگیری شود مانند نشر این عکس ها اطلاعات مهمی بدسترس تماشاچیان نکته شناس او رای جیحون گذاشته خواهد شد.

(افغانستان شماره ۱۲ سال دوم ۱۳۰۹ ش)

ازین سرمقاله جریدهء نیم رسمی انگلیسیان واضح میشود که در اوائل سلطنت نادری اسلحهء از هند به کابل رسیده و بدسترس رفیق قدیم خود گذاشته اند و این نوعیت از تائید مستقیم است.

۲ - علاوه برین که اسلحه زیادی را در همان ماه های اول ورود نادر خان بکابل حکومت برطانوی هند بدسترس او گذاشت ، در حالیکه هنوز وضعیت ، استقرار وی بکابل معلوم نبود ، و شورشیان در کوه دامن و قندهار و غیره به مخالفت خود با حکومت نادری ادامه میدادند درین حالت بسیار نازک ده هزار تفنگ (۵۰) هزار کارتوس را آیا بدون اعتماد و تعهدات سابق حکومت هند چگونه به نادر خان داده میتوانست؟ و معاون همین امداد يك لك و هفتاد و پنج هزار پوند را نیز بنام قرضه و (۱۳۰۹) یعنی سال اول سلطنت نادر خان به وی دادند. حالا خود خوانندگان محترم ما قیاس کنند که این تائید مستقیم آیا بدون اعتماد تعهدات به قرار که

جریده، حیل المتین به آن اشاره کرده، صورت گرفته میتوانست، حکومت امانی در مدت ده سال سیاست پر طمطراق خارجی خود این قدر اعتماد حاصل نکرد. ولی نادر خان در مدت چند ماه چرا مورد اینقدر نوازش دولت برطانیه گردید؟

این سخنهایی است که دانایان رموز سیاست میدانند و اینک ما بعد از مدت ۲۲ سال اسرار آنرامینویسیم، به تاریخ معاصر افغان آنرا برای تائید ثبت میکنیم و قضاوت را بخود خواننده خود میگذاریم!

چون این تائیدات مستقیم و غیر مستقیم بر حکومت هند برطانوی با رفیق و پرورده، قدیم خود داشت در دنیا مورد تبصره، مطبوعات و محافل سیاسی قرار گرفت. و پرده ازین اسرار برداشته شد نادر خان مجبور گردید که درین باره ملت افغان چیزی بگوید، و این جلب تائیدات برطانوی را بنظر ملت مشروع نشان دهد بنا بر این مجبورت بود که بتاريخ ۱۸ سنه ۱۳۰۹ ش نادر خان مجلسی را بنام شورای ملی تشکیل و دران مجلس وکلاء را مخاطب قرار داد درین نطق افتتاحیه نادر خان وانمود میکند که حکومت برطانوی او را به سمت جنوبی نمی ماند که از اقوام سرحدات آزاد امداد بگیرد.

ولی ما بچشم خود دیدم که نادر خان از بمبئی تا تهل در خاک هند برطانوی گذشت و بسر حد افغانی داخل شد، اگر برطانوی ها مخالفتی با او میداشتند آیا این آمدن او را که سراسر منافی حقوق بین المللی بود، چرا مانع نشدند؟

نادر خان درین نطق میخواست حقایق روشنی را از چشم دنیا



پوشاند و بگوید که من از هند برطانوی امدادی نگرفته‌ام؛ ولی دنیا دید و تاریخ دلائل و اسناد ثبت کرده! خیر تعجب آمیز اینست که در روز افتتاح مجلس شورا نادر چند دقیقه بعد به امداد دولت بریتانیایی اقرار نموده اظهار داشت: بلی سال گذشته ( هنگام اشغال کابل ) بعضی دولت‌ها بما کمک و معاونت نمودند دولت بریتانیای کبیر که این معاونت کمک مفت و رایگان را بدین کلام قید و شرط به افغانستان کرد و امداد يك لك و هفتاد و پنج هزار پوند و ده هزار تفنگ و پنجاه هزار کار توس بدسترس ما قرار داد (هدیه مجله کابل صفحه ۱۵ سرطان ۱۳۱۰ ش).

نادر در این عتراف خود اسم بعضی دولت‌های امداد دهنده را برده است آیا قدم دولت‌ها امداد دهنده بود غیر از انگلیس‌ها. جای افسوس است که امداد‌های دیگر بریتانیا را که بوی نموده بود نگفت.

در گفتارهای خود نادر اشاره از کشور فرانسه و جرمنی نیز نموده است که گویا اسلحه از این کشورها نیز اخذ نموده است. خو . . . اخذ کردن کاری و مفت کمک گرفتن چیزی دیگری است. بلی کمک‌های نقدی و جنسی یعنی پول و اسلحه انگلیسی که انگلیسی‌ها به نادر نمود. پس با این یار دیرین خود اعتماد داشت این کمک‌های مادی و معنوی بخشش بود به فرض این معاونت در مقابل صلب استقلال سیاسی و آبروی کشور بود که نادر تقدیم باداران قدیم انگلیسی خود نمود. چندی بعد يك سیاست مدار کهنه کار انگلیس بنام سر فریزر تتلر بنام سفیر به کابل آمد بیست سال بعد وی اعتراف کرد که انگلیس‌ها نادر را ده هزار قبضه تفنگ

يك لك و هشتاد هزار پوند بخشیده بود . راستی هم اینست که دولت بریتانیا فیاض است (دیده شود به صفحه ۲۳۱ کتاب افغانستان چاپ لندن ۱۹۵۰ تالیف نویسندهء معروف سرفریزرتلر که چندی بعد در سال ۱۳۱۲ وزیر مختار و نماینده سیاسی انگلیس در کابل شد) و این وظیفهء وجدانی وی بود که به حقایق اعتراف نماید . در مجلس شورا برای مشروعیت عمال خود نادر اظهار نمود اینکه شاه امان الله هم در سفر انگلستان خود از انگلیس ها قرضه گرفته . نادر در این گفتار خود از غرض کار گرفته . بدون اینکه بسنجد خواست از حقایق چشم پوشی نماید لیکن مردم جهان حقایق را به چشم باز مینگرند . اینکه دولت امانی چه وقت از انگلیس ها قرضه گرفته روئی کدام سند و شواهد؟ زمانی که اعلیحضرت امان الله خان از سفر اروپائی خود باز آمد مدت زمانی کوتاهی نگذشته بود که انقلاب داخلی شروع شد پس انگلیس ها خو احمقان نبودند که يك دولت در حال سقوط را قرضه بدهند . در گذارشات بین المللی هم این خیر آمده است که دولت امانی از انگلیس ها هیچ نوع کمک و معاونت و قرضه را اخذ و قبول نکرده است . لیکن نادر خان میخواست به کمک دلایل میان تهی خود را و دولت خود را تبرئه و از زیر بار مسؤلیت داخلی و خارجی برای خود راه بیرون رفت درست نماید . که درست نشد . نادر بعداً گفت اینکه بزرگان دولت انگلیس در لندن به امیر امان اله خان گفتند؟ هر گاه شاه امان اله روابط سیاسی خود را با اتحاد شوروی قطع نماید، در مقابل انگلیس ها به دولت افغانی هر گونه کمک و معاونت و هر مقدار قرضه که ضرورت داشته باشد برایش خواهند داد لیکن امیر امان اله

خان زیر بار نرفت و رهسپار روسیه و ترکیه گردید . زمانیکه شاه امان اله به مسکو رسید در وقتی بود که افکار عامه هندوستان روشن گردید و افغانستان را به حیث يك کشور آزاد شناختند . و زمانیکه کاظم پاشا از ترکیه وارد افغانستان گردید . که لشکر افغانی را منظم سازد . در این وقت بود که در شنوار شورش بر پا گردید و انگلیس ها فرصت یافتند که تمام تشکلات دولت امانی را مورد تخریب قرار دهند .

( جریه اطلاعات طهران شماره ۸۰۶ ، سال ۱۸۰۹ )

از این تفصیل شما فهمیدید که چگونه انگلیس ها به افغانستان اغتشاش آوردند ، و چگونه بهره برداری سیاسی نمودند و تخت پادشاهی را از کی گرفتند و به کی بخشیدند و چگونه مستقیم و غیر مستقیم کمک های خود را بدین دست پروده خود نمودند .

حال این نظر را نمایان سازیم این که اعلیحضرت امان الله خان نادر خان را به چشم يك شخصیت مشکوک ، اجنبی پرست میدید؟ این سخن را شاه امان الله به زبان خود اظهار نموده و من شخصاً در همان مجلس خاص حضور داشتم و شنیدم و برای شما نقل قول می نمایم .

(در سال ۱۳۰۹ شب در هتل مقرر يك مجلس ملی دایر بود و همراکبان قندهاری شاه و خوانین و عده از دوستان نزدیک شاه موجود بود . شاه آزرده خاطر می نمود . از جهتی غمگین و افسرده خاطر بود که در همین روز لشکر قندهاری بر ضد مخالفان دست به اسلحه برده بودند و عده از عساکر فراهی لشکر کشته شده بودند

در همین وقت ذکری از نادرخان در مجلس آمد که این شخص چگونه از راه تل به افغانستان وارد شد اعلیحضرت فرمودند بلی ! من وی را از راه قندهار خواستم . مگر وی برایم نوشته که من برای شما در سمت جنوبی کار و خدمت می نمایم . من نادر خان را از کودکی می شناسم ، وی شخص هوشیار است . فیل زمین زیر پای خود را تا اندازه نکند پای بر آن نمیگذارد . مگر افسوس است که همین شخص هوشیار و فعال بدردت ملت نمی خورد . من کوشش زیاد نمودم که وی را از طرفداری سیاست اجنبی باز دارم لیکن سودی نکرد و باز نگردید . پس من مجبور شدم او را به فرانسه فرستادم . حالا هم میگویم که نادر خان موفق می شود زیرا که مانند انگلیس پشتیبان و کمک کننده دارد .

حبيب الله چند ماهی خواهد بود . من میدانم که در مقابل من در این میدان حریف اصلی کی است ؟  
اما ای حاضرین همین محل نشانی باشد که نادر خان بدردت شما نمی خورد !

این همان بیانی بود که اعلیحضرت (طال عمره) در روزهای اخیر خود در افغانستان فرموده بودند . ۲۲ سال بعد ما دیدیم که اعلیحضرت راست فرموده بودند .

-۷-

### و عده خلافتی نادر خان:

تا حال ما از حاندان نادر و شخصیت وی از روی اسناد تاریخی  
اطبهار نظر نمودیم .

ای کاش نادر خان با ذات مشکوکش به افغانستان می آمد  
مگر بصورت خادم ملت و منجی قوم ثابت میشد و لکه، ننگ  
خاندانی خود را می زدود و محبوب ملت میشد. و از افتخارات  
شرق محسوب میگردد . مانند مصطفی کمال، سعد زاغلول ،  
گاندی ، مگر نا گفته نباید گذاشت که بدبختی مردم بود که نادر  
خان در فکر پاد شاهی خود شد و عنوان فریبای شاهی تمام موقعیت  
او را ویران ساخت . هر گاه وی پاد شاه نمیشد و بنام مصلح و  
غمخوار ملت راستی قیام میکرد مانند میرزایس خان نام وی تا ابد

در دل های ملت به احترام باقی می ماند.

نادر خان زمانیکه از اروپا به وطن آمد ظاهراً بنام نجات وطن مگر در حقیقت غصب قدرت و پادشاهی بود و شعار نجات وطن و خدمت به مردم را ندا سر داده میگفت من غرض شخصی ندارم ، پادشاهی نمی خواهم ، وی وعده نمود زمانیکه کابل را اشغال نمودم در آنجا يك حکومت ملی و انتخابی به رای مردم خواهم ساخت ، این وعده های فریبنده بود که افغانهای ساده دل فریب آنها خورد و به طرفداری اوبه پا استاندند و حکومت حبیبی را سقوط دادند.

و همین وعده های فریبنده نادر خان از زمان حرکت وی از اروپا شروع شده بود و همین خط مشی وی تا فتح کابل دوام داشت. مگر از تمام وعده های وی یکی هم بجای نشد . و زمانیکه پادشاه ساخته شد دمار از روزگار مردم بر آورد. و از امیر عبدالرحمن کرده سفاکتر از آب برآمد. آنگاه جهت حفظ منافع خود و سوء استفاده از قرآن کریم هتیت دوازده نفری را به شمالی فرستاد و با قید قسم و قرآن و تضمین همین هتیت بود که حبیب الله کلکانی و یارانش را بدام انداخت و بکابل آوردند و بدون حکم محکمه تیر باران و بعداً بدار آویخت .

ملت برای براندازی این خائین دست به قیام در هر گوشه و کنار مملکت صورت گرفت و عدهء دست به ترور این خاندان مزدور نمودند از جمله سید کمال در اروپا برادر این سفاک را ترور نمود لیکن به فرمان این مزدور خاندان آن سید مظلوم سر به نیست شد. وی هزاران نفر از مردم شمالی را بجرم داشتن اسلحه نیست و نابود نموده . تا اینکه عبدالخالق این جانی را به سر نوشت اعمالش

رسانید. آنگاه بازماندگانش جوانان افغان را به دار و ضرب و شکنجه و برچه کشتند بحکم کدام محکمه آیا در مجلس که برای کشتن زیاده از بیست نفر با انتقام قتل نادر منعقد شده بود برخی از علما و حضرات چرا نگفتند که بجرم این قتل يك نفر قاتل او عبدالخالق را بکشید ولی محمد هاشم نه گفته بود که ما انتقام خود را از این ملت می کشیم . باید صدا ها نفر را در قبال برادر خود بکشیم.

آیا صداها جوان را با این انتقام نکشتند . بحکم کدام شریعت. کدام قانون؟ آیا ملت افغان این سفاکی را فراموش خواهد کرد. هزاران نفر محبوس زیر شکنجه کشته نشدند. شانزده اعضای حکومت دهقانی محکوم بمرگ بدون محکمه کشته نشد و خاندانشان تاراج گردید. و هر روز صداها نفر را به توپ نه بستند. و در شمالی قتل عام براه نه یافتید ؟

آیا نثار احمد بندیوان سرای موتی شیر محمد محبوس را نگشت و دختر جوان او را بزور و ظلم نگرفت. آیا زندان ارگ پر از لاش های آزادی خواهان نشد . آیا زندان ولایت ، با دام باغ ، و محبس قتل گاه مردم مظلوم کابل نگردید. آیا علامه میر قاسم خان به پای دار فرستاده نشد ؟ آیا عبدالحکیم رستاقی را خفیه نکشتند ؟ قتل بدون محکمه عبدالرحمن لودین - خواجه هدایت اله خان رئیس تنظیمه هزاره جات ، قتل خواجه امیر الدین خان حاکم سمت جنوبی قتل جرنیل پینه بیگ خان فیض محمد کاتب، فیض محمد باروت سفید ، تاج محمد پغمانی غلام جیلانی خان چرخ سفیر انقره ، غلام نبی خان سفیر مسکو ، غلام ربانی ولد غلام جیلانی

سفیر، شیر محمد خان نائب سالار، علی اکبر خان طرزی کندک مشر  
میر عزیز خان محرر انیس، میر مسجدی خان، میرزا احمد مهدی  
خان اعظم خواجه رئیس برق، بشیر خان ولد منشی نظیر، دوران خان  
، محمد یوسف خان قندهاری میرزا محمد خان دروازه لاهوری قربان  
خان طفل ۱۲ ساله غلام خان معاون مکتب نجات، عبدالفتاح خان  
تلگرافی - محمد کریم خان متعلم سویدن شیر محمد خان مامور  
وزارت معارف، ابراهیم قاری زاده - عبدالحکیم خان رستاقی -  
امین جان سفیر جرمنی محمد عزیز خان برادر شجاع الدوله، غلام  
سحی الدین خان مدیر انیس - محمد امیر خان ترجمان - بك نر  
برادر امین خان سفیر جرمنی - موسیو دین محمد خان، اسماعیل  
خان ولد نظر صفیر خان، خانباز خان قوماندان کابل - محمد ولی  
خان وکیل پادشاه، سید غلام حیدر که در ارگ مسموم شد و غیره  
و غیره.

این مردم بدون محاکمه و اثبات جرم هر یکی به ۱۵ - ۱۵ سال  
وزیاتر محکوم شدند. عبدالهادی داوی - میرزا عبیدالله قندهاری  
- یوسف حقیقی - عبدالعزیز وکیل قندهار میر غلام محمد غبار،  
میر غلام احمد - میر عبدالرشید - انور بسمل، ابراهیم صفا -  
غلام دستیگر قلعه بیگ - حبیب اله کندکمشر قندهاری - رحسانی  
- رضا ترجمان - شیرمست قندهاری عبدالصمد قندهاری - میر  
محمد شاه خان - محمد نعیم تلگرافی، میر ظهورالدین - امن  
هراتی - سرور جويا - رحمت الله تند نویس - کبیر منشی نظیر  
قاضی محمود سنجرى - قاضی اسلم سنجرى - قاضی اسلم بایانی



، سید کبیر - محمود پاور عبدالرحیم خان صافی وزیر قوائد عامه -  
 - خلیل اله صافی - محمد عمر تاتا - محمد امین غند مشر ،  
 سرحد دار عبدالغفور خان - بی بی سنگری خانم جیب اله کلکانی و  
 دو دخترش ۲۰ ساله زندان دهمزیگ و بیست سال در تبعید مزار  
 بود. یک خانم وی را کشتند و دو دوخانم وی را وادار به شوهر کردن  
 اجباری نمودند . صاحبزاده عطاءالحق وزیر خارجه ، خواجه بهبو  
 وزیر داخله ، عبدالقدیر خان قره باغی ، خواجه میر علم - عبدالنعنی  
 کلکانی - کرنیل غلام رسول ، ملک عبدالحکیم ، امیر محمد ، مرزا  
 عبدالقیوم خان سید آقا خان ، غلام حضرت خان - ملک میر باز -  
 ملک رستم محمد کریم خان - کرنیل نواب خان و قچقار خان و لنگر  
 خان پنجشیری ، سید برهان الدین - قاضی علی احمد شکر دره نی  
 - عبدالقدوس خان و عمرا خان داوود زانی و هزاران دیگر که لیست  
 آن طویل خواهد شد ، این زندانیان بعد از ختم دوره زندان فرار  
 شدند . البته در مناطق که اصلاً برای شان قابل تحمل نبود و بر  
 خلاف اصل حریت شخص است و این اقدامات غیر قانونی و غیر  
 انسانی حکومت مستبد اکنون هم دوام دارد . در حالیکه بونو حقوق  
 بشر را اعلام داشت ، سستگران سیه کار هر چه میخواستند میکنند  
 در سال ۱۳۲۸ یارو خان سلیمان خیل و قربان و حیدر هزاره خفیه  
 از طرف حکومت مسموم و کشته شدند و شیر محمد خان پاور وزیر  
 حریبه بدون محکمه و تعیین جزا حبس شد و خانه و مسکن او ضبط  
 و تاراج گردید و بنام دسیسه نوروذ سید اسماعیل بلخی و خواجه  
 نعیم و پسران گو سوار و کاپیتان محمد حسین هزاره و سید اسماعیل  
 وکیل سرخ و پارسا و ده نفر دیگر حبس شدند و اقوام بیسته

گانشان تحت تعقیب گرفته شدند و بدون محکمه و حکم قاضی در حبس نگاه داشته شدند . هر گاه فجایع بیشتر این خاندان را می‌خواهید بدانید به شماره های دیگر این جریده مراجعه نمایید این بود مختصر شده از جریدهء جمهور اسلام یکم ستمبر ۱۹۵۱ برای ختم کلام به اشعار از همین شماره یعنی شماره اول دعوت می‌نمایم.

**چو خاندان شعی گویدت من انفسانم!  
یقین مکن که ستم پرور است افغان نیست!**

کسیکه بارکش دیگر است افغان نیست  
 زدام و دد به جهان کم تراست افغان نیست  
 کسیکه غیرت اسلام نیست در دل او!  
 سفیه وی شرف و ابتر است افغان نیست  
 کسیکه فخر کند بر نژاد اهل هند  
 برب کعبه که بدگوهراست افغان نیست  
 کسیکه دین دهد و پول گیرد از اغیار  
 شکم پرست و غلام زراست افغان نیست  
 به تار ساز حریقان هر آنکه می رقصد  
 مثال بوزنه بازی گراست افغان نیست  
 کسیکه تازه کند رسم بت پرستی ها!  
 عدوی ملت پیغمبر است افغان نیست  
 کسیکه مهر به قرآن نموده غدر کند!  
 فریب کار و جفاگستر است افغان نیست  
 به دوستداری کفار هر که می نازد!  
 ز دشمنان خدا بدتر است افغان نیست!

کسیکه بر در اغیار سجده ها ریزد!  
ذلیل و خوار چوسنگ دراست افغان نیست  
چوخاندان شهی گویدت من افغانم!  
بقین مکن که ستم پروراست افغان نیست  
ختم شد